

چرا مسیح به مرد ثروتمند گفت: “چرا من را  
نیکو خطاب می کنی؟ هیچکس جز خدا نیکو  
نیست!”



چرا مسیح به مرد ثروتمند گفت: “چرا من را نیکو خطاب می کنی؟  
هیچکس جز خدا نیکو نیست!”

چرا مسیح به جوان ثروتمند گفت: “چرا مرا نیکو می گویی؟ فقط خداوند است که  
واقعا نیکو است.” (مرقس فصل ۱۰ آیه ۱۸)

این جمله را بایستی در کل رویارویی مسیح و جوان ثروتمند مورد بررسی قرار داد. اگر فقط به این آیه هجدهم توجه خود را معطوف کنیم، قطعاً برداشت غلط از منظور مسیح خواهیم داشت. به هنگام مطالعه کتاب مقدس، آیات قبل و بعد از آیه مورد نظر را با دقت بخوانید. گاهی بایستی فصل قبل و فصل بعد را نیز مطالعه نمود تا به خوبی مقصود نویسنده متن را درک کرد. باید پذیرفت که کتاب مقدس، کتاب تاریخی است و گاهی درک آن نیاز به تامل و تحقیق بیشتر دارد.

مرد جوان ثروتمند قطعاً بسیار مشتاق بود تا پاسخی به سئوالاتش بیابد، زیرا او دوان دوان آمد. او هم چنین احترام زیادی نسبت به عیسی نشان داد، زیرا زانو زد و با عیسی همچون یک مافوق سخن گفت. او عیسی را نیکو خطاب کرد. در رفتار او چیزی وجود ندارد که نشان دهد او برای آزمایش کردن عیسی، نزد او آمده باشد. روشی که رهبران مذهبی یهود از ابتدا در پیش گرفته بودند.

مرد جوان، عیسی را استاد نیکو نامید، چرا که او را فقط یک انسان می پنداشت. پرسش مرد جوان، ناآگاهی او از هویت واقعی عیسی و راه رستگاری را آشکار نمود. او عیسی را "استاد و معلم" نامید و او را در ردیف سایر مردان بزرگ قرار داد. مرد جوان می پنداشت که برای حصول حیات ابدی، شخص باید نیکو باشد و از عیسی پرسید که آیا لازم است که کار "نیکوی" بیشتری انجام دهد تا نجات یابد.

پاسخ عیسی با طرح سؤال بود: "چرا مرا نیکو می گویی؟ فقط خداوند است که واقعاً نیکو است." جالب است بدانید در آن روزگار رهبران مذهبی به مردم اجازه نمی دادند که مردم آن ها را نیکو بنامند. حتی پولس چنین نوشت: "می دانم که در من هیچ نیکویی ساکن نیست." (رومیان فصل ۷ آیه ۱۸). حتی در تلمود هیچ اشاره ای وجود ندارد که یک معلم شریعت یا رهبر مذهبی، "استاد نیکو" خطاب گردد.

با پاسخی که مسیح داد، او خداوندی خود را پنهان نکرد، بلکه در واقع می

خواست از مرد جوان بپرسد: "آیا واقعا می دانی با چه کسی صحبت می کنی؟ آیا متوجه شدی که چه گفتی؟"

از آن جا که فقط و فقط خدا نیکو است، آن جوان با این گفته خود، ناخواسته عیسی را خدا می خواند. البته خدا بودن عیسی درست بود، اما به احتمال قوی آن جوان این را نمی دانست.

توما بعد از دیدن دست های سوراخ شده عیسی، زنده شدن مسیح را باور نمود. او چنین اعتراف کرد: "ای خداوند من، ای خدای من!" (یوحنا فصل ۲۰ آیه ۲۸). توما با شناخت و آگاهی، مسیح را خداوند نامید. او دریافت که عیسی، بیش از یک معلم و پیامبر است. مسیح هم در واکنش پرسید: "چرا مرا خدا خطاب می کنی؟"

مرد جوان خودش را همچون گناهکاری در برابر خدای قدوس نمی دید. او برداشت سطحی از شریعت خدا داشت، زیرا معیار او در اطاعت از خدا صرفا منوط به اعمال ظاهری بود و نه نگرشی باطنی. تا زمانی که به اعمال نیک خود نگاه می کرد، تصورش این بود که بی گناه است.

وقتی به این مرد جوان نگاه کنید، می توانید نتیجه بگیرید که او شریعت را رعایت کرده است. اما نگاه مسیح متفاوت بود: پول حکم خدا را برای این مرد جوان داشت. رعایت ظاهری اصول اخلاقی، فقط طمع او را مخفی می کرد. وقتی مسیح به او گفت: "هرچی را داری، بفروش و پولش را به فقرا بده"، مرد جوان ترشرو و محزون شد. او می خواست حیات جاودان را طبق ضوابط خود به دست آورد، به همین دلیل سرخورده و مایوس شد. نجات توسط فیض و رحمت خدا نصیب انسان می شود و نه کارهای نیکو. اعمال مثبت، می تواند ثمره توبه و نجات از گناه باشد.

پول خدمتکار خوب و اربابی وحشتناک است. اگر شما پول دارید، شکرگذار

باشید و آن را برای جلال خدا به کار ببرید.

نویسنده مقاله: مهران پورپشنگ